

عباس زریاب خوبی

تاریخ نگاری بیهقی

هنگامی که در شهریورماه ۱۳۴۹ مجلس بزرگداشت ابو الفضل بیهقی با ابتکار و اداره دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد جریان داشت اینجانب نیز سخنی چند درباره تاریخ نگاری بیهقی معروض داشتم. مرحوم علی اکبر فیاض که دانشمندی بصیر بفن تاریخ بود و خود درباره بیهقی و تاریخ نویسی او نظریاتی عالمانه داشت در آن جلسه حاضر بود و پس از استماع سخنرانی مرا سخت تشویق و تحسین کرد و چنانکه از طرز بیان و قیافه و هیجان او دریافتم در این تشویق و تحسین از صمیم دل سخن می گفت. قرار بود که این سخنرانی در کتابی که مجموع سخنرانیهای مجلس بزرگداشت بیهقی را در بر داشته باشد چاپ شود ولی من توفیق ارسال آن را بموقع خود پیدا نکردم. اکنون که آن استاد گرانقدر و عالم کم نظیر از میان ما رخت بر بسته است و دانشگاه مشهد یادنامه ای برای آن بزرگوار چاپ می کند فرصتی مناسب است که در آن یادنامه سخنرانی مذکور چاپ شود، ارمغانی است بقدر و اندازه فرستنده آن و نه درخور گیرنده آن، روانش شادباد!

* * *

بیهقی حس یا احساس تاریخ داشته است. مقصود از حس یا احساس

تاریخی انگیزه درونی و عشق باطنی بدانستن تاریخ و تحقیق و ضبط آنست و بیهقی این حس را داشته است و تاریخ خود را بداعی این احساس و شوق باطنی نوشته است نه بدستور سلطانی یا وزیر ی و نه بامید اخذ پادشاه و صله ای؛ زیرا او از همان روزگار جوانی که در دیوان رسایل شاگرد ابونصر مشکان بوده است تقویم داشته و حوادث را بر آن تعلیق میکرده است و نسخه های اسناد و مکاتبات دولتی را برای ضبط در تاریخی که قصد داشته است بنویسد نگاه میداشته است و در این باب او را با طبری میتوان مقایسه کرد. در جایی میگوید: «ومرا که بوالفضلیم این روز نوبت بود این همه دیدم و بر تقویم اینسال تعلیق کردم» (ص ۲۲۶ از چاپ اول مرحوم فیاض). در جای دیگر میگوید: «و آنرا تحریر من کردم که بوالفضلیم که نامهای حضرت خلافت و از آن خانان ترکستان و ملوک اطراف همه بخط من رفتی و همه نسخه ها من داشتم و بقصد ناچیز کردند و در یفا و بسیار در یفا که آن روضه های رضوانی بر جای نیست که این تاریخ بدان چیزی نادر شدی...» (ص ۲۹۴). غرض او از تاریخ نگاری آیندگان بوده اند که همیشه آن را بخوانند: «غرض من آنست که تاریخ پایه ای بنویسم و بنائی بزرگ افراشته گردانم چنانکه ذکر آن تا آخر روزگار باقی ماند» (ص ۹۶).

بیهقی نوشتن تاریخ معاصر را برای کسی که بجزئیات آن واقف باشد واجب می داند و چون خود را واجد این شرط میدانسته است برای ادای این تکلیف وجدانی معنوی قیام کرده است: «مرا مقرر است که امروز که من این تالیف میکنم بزرگانند که اگر براندن تاریخ این پادشاه مشغول گردند تیر بر نشانه زنند و چنان واجب کند که ایشان بنوشتندی ولیکن چون دولت ایشان را مشغول کرده است تا از شغل های بزرگ اندیشه میدارند بتاریخ راندن و چنین احوال و اخبار نگاهداشتن و آنرا نبشتن چون تواند رسید؛

پس من بخلیفتی ایشان این کار پیش گرفتم که اگر توقف کردم، منتظر آنکه تا ایشان بدین شغل به پردازند، بودی که نه پرداختندی و چون روزگار دراز بر آمدی این اخبار از چشم و دل مردمان دورماندی و کسی دیگر خاستی این کار را که برین مرکب آن سواری که من دارم نداشتی» (ص ۱۰۹).

بیهقی همچنانکه خود از خواندن تواریخ گذشته لذت می برده و نویسندگان آن تواریخ را بخاطر این لذت معنوی که وی را داده اند می ستوده است میخواست خود نیز آیندگان را از این لذت معنوی که خواندن و دریافتن تاریخ زمان او باشد نصیبی دهد: «مرا چاره نیست از تمام کردن این کتاب تا نام این بزرگان بدان زنده ماند و نیز از من یادگاری ماند که پس از ما این تاریخ بخوانند و مقرر گردد حال بزرگی این خاندان که همیشه باد» (ص ۶۶۷).

تاریخ در نظر او تسلسل حوادث مهم انسانی است و همچنانکه زنجیر حوادث زمان ناگسستنی است بر انسان است که با ثبت و ضبط این حوادث و آوردن آن بشکل نامه تاریخ تسلسل این حوادث را در ذهن و نظر انسان های آینده حفظ کند و از هم نگسلاند. خود او میگوید: آن افاضل که تاریخ امیر عادل سبکتگین را براندند از ابتدای کودکی وی تا آنگاه که بسرای البتگین افتاد، حاجب بزرگ و سپاهسالار سامانیان، و در آن عزت گذشته شد و کار بامیر محمود رسید چنانکه نبشته اند و شرح داده من نیز تا آخر عمرش بنوشتم؛ آنچه برایشان بود کردند و آنچه مرادست داد بمقدار دانش خویش نیز کردم تا بدین پادشاه بزرگ رسیدم».

بیهقی بحق معتقد است که چون بسیاری از تاریخ پادشاهان گذشته را خدمتگزاران ایشان نوشته اند در آن تحریف و تبدیل رواداشته اند و از این کار، بزرگ و نیک جلوه دادن ایشان منظور بوده است. اما خود او مدعی

است، و در این ادعا صادق است، که حقیقت را نوشته است و بر آن چیزی نیفزوده است: «و تاریخها دیده ام بسیار که پیش از من کرده اند پادشاهان گذشته را خدمتکاران ایشان، که اندر آن زیادت و نقصان کرده اند و بدان آرایش آن خواسته اند و حال پادشاهان این خاندان بخلاف آن است ... و ایزد مرا از تمویهی و تلبیسی کردن مستغنی کرده است که آنچه تا این غایت براندم و آنچه خواهم راند برهان روشن باخویشتن دارم.» (ص ۱۰۹) بیهقی واقعاً تمویه و تلبیس نکرده است و معایب و ضعف های سلطان مسعود و درباریان او را بی چشم پوشی شرح داده است؛ اگر چه در شرح معایب و ضعف های مسعود همیشه نوعی اغماض و اعتذار از جانب او منظور داشته است چنانکه در شرح سفر آمل مسعود که بشکست و افتضاح انجامید با ملایمت مسعود را ملامت می کند که چرا بسخن دیگران گوش کرد و مال دوستی چشم عقل او را بست و پیش از سفر تأمل و دقت لازم بجای نیاورد: «و آن همه وزر و وبال بیوالحسن عراقی و دیگران بازگشت، اما هم بایستی که امیر (یعنی مسعود) در چنین ابواب تثبیت فرمودی و سخت دشوار است بر من که بر قلم من چنین سخن میرود ولیکن چه چاره است، در تاریخ محابا نیست، آنان که بآما بآمل بودند اگر این فصول بخوانند، و داد خواهند داد، بگویند که من آنچه نبشتم برسم است» (ص ۴۶۲). باز در همان سفر آمل در شرح قصه مردی که بیگناه قلعه و خان و مانش را غارت کرده بودند میگوید: «وامیر پشیمان شد و پیر را بنواخت و از وی بحلی خواست و بازگردانیدش، و مرا چاره نیست از باز نمودن چنین حالها که ازین بیداری افزاید و تاریخ بر راه راست برود که روا نیست در تاریخ تخسیر و تحریف و تقتیر و تبذیر کردن...» (ص ۴۵۵). در نظر بیهقی چون تاریخ مربوط به گذشته است و موضوع آن حوادث گذشته است دریافتن

حقیقت آن دشوار است و برای دریافت این حقیقت باید رنج بر خود نهاد و گیرد جهان گشت و احوال و اخبار را از داندگان آن یا از آثاری که مانده است باز جست و یا کتابهای معتبر را خواند و اخبار صحیح را بدست آورد و جز ایندو راهی برای وصول بآن نیست. پس راه وصول بحقایق تاریخی یا شفاهی است یا کتبی، در منبع شفاهی باید گوینده خبر ثقة و راستگوی باشد ولی تنها اعتماد به موثوق بودن راوی کافی نیست زیرا ممکن است مردی ساده لوح باشد و اخبار ناممکن و خرافات و یا اکاذیب حقیقت نما را باور کند و بازگو نماید و بدین جهت باید خرد را نیز بکار انداخت. این مسأله بکار انداختن خرد همان استدلال و استنباط و نقد و تحقیق تاریخی است که متأسفانه بسیاری از مورخان ما از بکار انداختن آن یا ناتوان بوده اند و یا عقیده بآن نداشته اند و ما ناچار شده ایم که از اروپائیان یاد بگیریم آنها هم صورت و ظاهر آنرا. درباره منابع کتبی نیز همین امر صادق است و بگفته خود او: «و کتاب هم چنان است که هر چه خوانده آید از اخبار که خرد آنرا رد نکند شنونده آنرا باور دارد و خردمندان آنرا بشنوند و فراستانند». اما چنانکه باز خود او می گوید: «بیشتر مردم عامه آنند که باطل ممتنع را دوست تر دارند چون اخبار دیو و پری و غول بیابان و کوه و دریا...» (ص ۶۶۶) و فقط عقلا و دانایان که طالب حقیقت صرفند اهل نقد و تحقیقند و متأسفانه عدد ایشان بسیار کم است: «و آن کسان که سخن راست خواهند تا باور دارند ایشان را از دانایان شمرند، و سخت اندک است عدد ایشان، نیکو فراستانند و سخن زشت را بیندازند...» (ص ۶۶۷).

خود او در تاریخ ملتزم شده است که آنچه را می نویسد یا از مشاهده خود باشد و یا از قول مردی ثقة باشد: «ومن که این تاریخ پیش گرفته ام التزام این قدر بکرده ام تا آنچه نویسم یا از معاینه من است یا سماع از مردی

ثقه...» (ص ۶۶۷). مردان ثقه او از جنس ثقه‌ها و راستگویان ساده لوح و یا عادی نیستند بلکه کسانی هستند که روزگار نظیر آنان را در مشرق زمین کمتر پروریده است مانند ابوریحان بیرونی: «و پیش ازین به مدتی دراز کتابی دیدم بخط استاد ابوریحان بیرونی و او مردی بود در ادب و فضل و هندسه و فلسفه که در عصر او چنان دیگری نبود و بگزارف چیزی ننوشتی و این دراز از آن دادم تا مقرر گردد که من درین تاریخ چون احتیاط میکنم.» (همان صفحه) و یا کسی است مانند خواجه بوسعید عبدالغفار فاخر بن شریف: «او آن ثقه است که هر چیزی که خرد و فضل وی آن را مسجل کرد بهیچ گواه حاجت نیاید...» (ص ۱۱).

این برای متن تاریخ است. اما آنجا که برای مقایسه و تشبیه یارفع ملال و یا عبرت و پند خوانندگان از راه استطراد می آورد چندان پای بند اعتبار کتب و منقولات نیست زیرا مقصود که رفع ملال و یا استطراد برای پند و عبرت است بهر حال حاصل خواهد شد.

بیهقی باصالت کار خود پای بند است و بهمین جهت وقایع زمان پیش از خود را که دیگران، بنحوی که پسند خاطر او بوده است نوشته بودند نقل نکرده است، زیرا در آن صورت کار او از اصالت می افتاده و صرف نقل از دیگران می شده است و متأسفانه این نقل صرف آثار گذشتگان برای پر کردن و بزرگ نشان دادن کتاب مرضی است که بیشتر مورخان ما دچار آن بوده اند و در این باب بیهقی و چندتن انگشت شمار دیگر مستثنی هستند. بهمین جهت است که بیهقی تاریخ خود را از سال ۴۰۹ هجری آغاز کرده است یعنی درست همانجا که محمود و راق تاریخ خود را پایان رسانیده بوده است. بیهقی در تاریخ خود مقید بوده است که تنها بشرح حال و وقایع پادشاهان اکتفا نکند بلکه در همه جا بمناسبت از شرح حال بزرگان و

سرداران و صاحبان مشاغل که بیشتر دوستان وی بوده‌اند سخن بمیان آورد و چون مردم زمان او تاریخ را فقط تاریخ پادشاهان میدانستند و ممکن بود باو اعتراض کنند از این اعتراض مقدر فرضی جواب داده‌است و آنجا که بشرح حال خانواده تبّانی می‌پردازد میگوید: «اگر از خوانندگان کسی گوید که این چه درازی است که بوالفضل درسخن میدهد جواب آنست که من تاریخی میکنم پنجاه سال را که بر چندین هزار ورق می‌افتد و در او اسامی بسیار مهتران و بزرگان است از هر طبقه، اگر حقی بیاب همشهریان خود هم بگزارم و خاندان بدان بزرگی را پیداتر کنم باید که از من فراستانند» (ص ۱۹۹) و درباره خواجه اسمعیل و بوالقاسم حکیک که خدمتگزاران و ندیمان امیر یوسف بودند گوید: «و امروز این دوتن بر جای اند اینجا بغزنین و دوستانند چه چاره داشتم که دوستی همگان بجای نیاوردمی که این از رسم تاریخ دور نیست» (ص ۲۵۴) و نیز پس از آنکه شرحی از دوست خود خواجه بونصر پسر بوالقاسم نوکی می‌آورد میگوید: و خوانندگان این تاریخ را بفضل و آزادگی گرانی می‌باید کشید اگر سخن را دراز کشم که ناچار حق دوستی را بیاید گزارد خاصه که قدیمتر باشد» (ص ۲۷۳).

ظاهر آدر زمان بیهقی برداختن جزئیات و قایع را اقصیص میخوانده‌اند و آن را سزاوار تاریخ نمیدانسته‌اند. اما بیهقی با این عقیده مخالف است؛ او پس از آنکه جزئیات جنگ التونتاش خوارزمشاه را با علی‌تگین و جزئیات تدابیر احمد عبدالصمد کدخدای او را نقل می‌کند می‌گوید: «اگر چه این اقصیص از تاریخ دور است چه در تواریخ چنان میخوانید که فلان پادشاه فلان سال را بفلان جنگ فرستاد و فلان روز جنگ یا صلح کردند و این آن را یا آن این را بزد و بر این بگذشتند اما من آنچه واجب است بجای آرم» (ص ۳۵۴).

از امتیازات بیهقی آنست که دوست دارد گاهی صفت لباس و قیافه و طبع و اخلاق اشخاص و بزرگان را شرح دهد و اگرچه در این باب بسپایه مورخان یونان و روم باستان نمی‌رسد اما از بیشتر نویسندگان مشرق زمین که بچنین امور اهمیت قابل‌نیستند برتر است. هنگامیکه شرح میدهد چگونه حسنک را بمجلس آوردند تا املاکش را بفروشد لباس و وضع او را چنین شرح میدهد: «حسنک پیدا آمد بی‌بند جبه‌ای داشت جبری رنگ با سیاه میزد خلق‌گونه و دراعه و ردائی سخت پاکیزه و دستاری نشابوری مالیده و موزه میکائیلی نو درپای و موی سر مالیده زیر دستار پوشیده کرده اندک مایه پیدا بود...» (ص ۱۸۴). درباره اخلاق بوسهل زوزنی می‌نویسد: «با مردمان بد ساختگی کردی و درشت و ناخوش و صفرائی عظیم داشت». درباره علی دایه گوید: «صعب مردی بود». درباره خواجه حسن کدخدای امیر محمد گوید: «مرد باخرد تمام بود گرم و سرد چشیده و کتب خوانده و عواقب را بدانسته» و در باب تلك هندو گوید: «لقائی و مشاهدتی و زبانی فصیح داشت و شاگردی کرده و لختی زرق و عشوه و جادوئی آموخته». بیهقی گاهی از رسم و شرط تاریخ‌نویسی سخن به میان می‌آورد و آن هنگامی است که ناگزیر می‌شود مطلبی را قطع کند و به مطلب دیگری که در نظر او مهمتر است و برای فهم تاریخ لازم است، به‌پردازد (مثلاً در ص ۴۰۶). از رسوم تاریخ‌نویسی که یاد می‌کند یکی هم آنست که در نوشتن نام کسان القاب احترام‌آمیز را ننویسند. در باب خواجه عبدالغفار می‌گوید: «لازم چنان کردی بلکه از فرایض بود که من حق خطاب وی نگاهداشتمی اما در تاریخ بیش از این که راندم رسم نیست» (ص ۱۱۰).

بیهقی که تاریخ را با اصطلاح زمان ما در دوره انتظار خدمت یا بازنشستگی نوشته است نخست مشاهدات و تعلیقات و ضبط و اسناد را در پیش چشم

داشته است و البته از اقوال معاصران ثقه نیز استفاده کرده است و حتی در ضمن تألیف تاریخ اگر مردی موثق را میدیده که از تاریخ وقایع سالی که مشغول نوشتن آن بوده است باخبر بوده با ذکر نام او مشاهداتِ او را می آورده است. مثلاً در سال ۴۵۰ که داستان تبانیان را می نوشته و بر روابط ایشان با سبکتگین اشاره می کرده است داستانی از شریف ابوالمظفر هاشمی در باب چگونگی دورانِ غلامیِ سبکتگین شنیده و خواسته است آن را نیز بیاد داشته‌های گذشته خود پیوند دهد و در تاریخ بیاورد. میگوید: «این قصه (یعنی قصه ابوعلی سیمجور و سبکتگین) بجای ماندم تا پس از این آورده شود که قصه دیگر تعلیق داشتم سخت نادر و دانستنی، تا باز نمایم، که تعلق دارد بسبکتگین» و بعد می گوید: «حکایت کرد مرا شریف ابوالمظفر علوی در شوال سنهٔ خمسین و اربعمائه...» و باز پس از آن داستانی را که در همان سال ۴۵۰ از عبدالملک مستیوفی در بست دربارهٔ سبکتگین شنیده بود نقل می کند.

اما گاهی پس از اتمام بعضی مجلدات تاریخ خود مطالبی از مردم ثقه شنیده است که مربوط به وقایع قبل و مجلدات قبل بوده است. در اینجا عین آن داستان را ظاهراً در حاشیهٔ صفحهٔ مربوط به آن داستان نقل کرده که بعدها داخل خود کتاب شده است و شاید هم آن قسمت را از نو نوشته و آن مطلب را در ضمن آن صفحه جای داده است. مثلاً میدانیم که تاریخ مسعودی را در زمان سلطنت فرخزاد یعنی در سال ۴۵۰ تألیف می کرده است (رجوع شود به ص ۱۱۰-۱۰۹) ولی می بینیم که داستانی را که از عبدالرحمن قنّال در ۴۵۵ شنیده است در ضمن وقایع اوایل سلطنت مسعودی یعنی سال ۴۲۱ ذکر میکند و اگر تاریخ مسعودی را بقول خودش در ۴۵۰ می نوشته چگونه آنچه را که در سال ۴۵۵ شنیده است در همانجا نقل می کند. حتی

وقایع سال ۴۲۴ را نیز در ۴۵۱ می‌نوشته‌است زیرا در حینی که وقایع آنسال را می‌نوشته «در روز دوشنبه نوزدهم صفر ۴۵۱ سلطان ابراهیم بن فرخزاد بتخت نشست» است (ص ۳۷۸) پس چگونه آنچه را در ۴۵۵ شنیده می‌توانسته‌است در ۴۵۰ یا ۴۵۱ بنویسد؟ توجیه این امر همانست که گفتیم: در سال ۴۵۵ مطلبی دربارهٔ وقایع ۴۲۱ شنیده‌بوده‌است و چون در آنوقت مدتها از تدوین تاریخ مسعودی می‌گذشته‌است آن مطلب را در حاشیهٔ صفحهٔ مربوط نقل کرده و یا اصلاً آن صفحات را از نو نوشته‌است.

بیهقی از ته دل بتاریخ یعنی سرگذشت بشر با تمام خصوصیات و جزئیات آن دل‌بسته‌است و چنین کسی نمی‌تواند افکار عارفانه داشته‌باشد و صوفی مشرب باشد. اما همه‌جا پس از ذکر واقعهای حزن‌انگیز و مصیبتی از قبیل مرگ بزرگان و دوستان بیوفائی ایام و ناپایداری جهان می‌افتد و اشعار و سخنان عارفانه و زهدآمیز می‌آورد. این را نباید ناشی از اعتقاد او به زهد و تصوف دانست زیرا در نظر صوفی و زاهد جهان و بشر بی‌مقدارتر از آنست که برایش تاریخی بنویسند. این نوع سخنان صوفیانه و زهدآمیز ناشی از رقت قلب و لطف احساسی است که بیهقی سرشار از آنست و نظیر این را دربارهٔ فردوسی و شاهنامهٔ او نیز میتوان گفت، زیرا او نیز پس از ذکر داستانی که کاملاً این جهانی و ناشی از نشاط و شوق و علاقه بکارهای دنیوی بشر است اشعاری نغز در بیوفائی جهان می‌سراید.

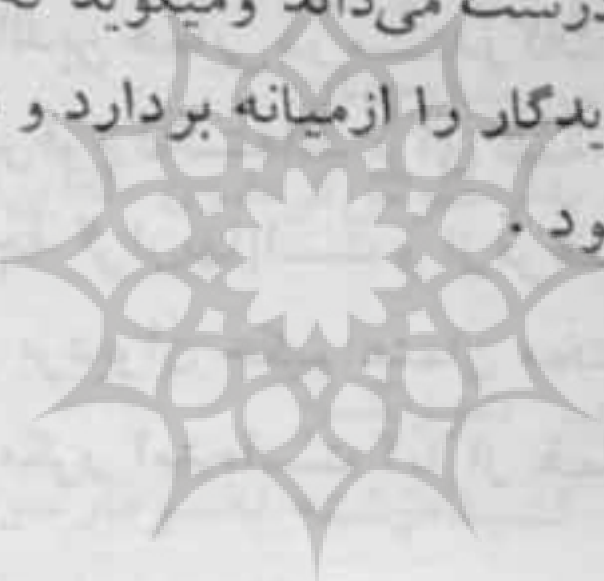
اما بداید دانست که تاریخ فقط حوادث و وقایع محسوس نیست، تاریخ سیر اندیشهٔ انسانی نیز هست. حوادث انسانی را با حوادث حیوانی فرق در آنست که پشت سر حوادث حیوانی جز غرایز یک‌نواخت نیست ولی پشت سر حوادث انسانی اراده و اندیشه و احساس و عاطفهٔ او قرار دارد. پس تاریخ شرح افعال انسانی تنها نیست بلکه شرح این اندیشه‌ها

وعواطف واحساسات که محرك و موجد این افعال است . اما کسانی که وقایع نگارند بیشتر ثبت افعال و اعمال می کنند و از بیان اندیشه ها و احساسات محرك آن افعال غفلت می ورزند. وظیفه دشوار مورخان جدید در همین است که پشت سر وقایع و رویدادهای بزرگ جهان علل قریبه آن یعنی محرکات معنوی، اعم از اندیشه و احساس، را دریابند و در این باره حدسها زنند و استدلالها کنند که چه بسا در آن مصیب نباشند . بیهقی از این جهت کار مورخ امروزی را تا اندازه ای آسان کرده است. او خود در درون دستگامی که حوادث قسمتی از آسیای مرکزی را می گردانیده بوده است و خود یکی از پیچها و مهره های آن بوده است و بهمین جهت محرکات باطنی این حوادث را برای ما شرح میدهد . این محرکات عبارتند از حرص و آز بی پایان انسان و جاه طلبیها و رقابتها و پول دوستیها و شهوت رانیها و کینه توزیها و انتقام جوئیها . و قتیکه بیهقی را میخوانیم با اطلاع از حادثه ای از انگیزه انسانی آن نیز مطلع می شویم و این امر را در مورخان دیگر ایران کمتر می توان یافت . همین است معنی سخن او آنجا که میگوید : «گرد خبابا و زوایا برگردم» .

ژوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

اگر مردانی که تاریخ می سازند به جبر علیی یادینی معتقد باشند کاری نخواهند توانست انجام بدهند. مسعود و وزراء و مشاوران او همه در عمل به اراده آزاد انسان و اختیار او معتقدند بهمین جهت است که مجلسها می سازند و رایها میزنند و تدبیرها می کنند و باصطلاح نقشه ها می کشند. اما بیهقی مورخ است، او هم از نقشه ها اطلاع دارد و هم از کوششهایی که در اجرای آن نقشه ها می شود آگاه است و می بیند که چگونه این نقشه ها باطل می شود و نقش بر آب میگردد . او در اینجا مانند هر مسلمان اشعری مذهب معتقد به قضا و مشیت و اراده بی پایان الاهی است . او مانند همه مورخان

قرون وسطی علت‌العلل همه حوادث را قضای مبصرم‌الاهی میدانند و از تعبیرات تاریخی فلاسفه اخیر از قبیل تعبیر جغرافیائی تاریخ و تعبیر شخصیت و با اقتصادی آگاهی ندارد و همه را منتسب به اراده‌الاهی می‌کند. در باب مسعود و تدبیرهای او می‌گوید: «چگونه دفع توانستی کرد قضای آمده‌را که در علم غیب چنان بودی که سلجوقیان بدین محل خواهند رسید، بفعل الله مایشاء و یحکم ما یرید...» گاهی بر حسب اعتقاد عامه به بخت و تصادف محض معتقد است و می‌گوید دولت همه اتفاق خوب است و چون سعادت آید همه کارها فراخور یکدیگر آید. نسبت دادن حوادث تاریخ را بحركات نجوم و سیارات نیز نادرست می‌داند و می‌گوید که هر کس آن را از ذلك و کواکب و بروج داند آفریدگار را از میان بردارد و معتزلی و زندیقی و دهری باشد و جای او دوزخ بود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی